

پرفیسور محمد صدیق نیاز مند
مرکز مطالعات فارسی و آسیای
مرکزی دانشگاه جواهر لال نهرو،
دهلی نو.

بررسی مثنوی مسلک الاخیار نوشته صرفی

داستانسرایایی که یکی از مهمترین جنبه های ادب فارسی بشمار میرود، در فارسی پیشینه قدیمی دارد. در زمانه های بسیار قدیم بزرگان و اسلاف مابه جوانان و اخلاف خود داستانهای تاریخی و حماسی و فرهنگی بازگومی کردند و جوانان نیز این میراث تاریخی را با نهایت ذوق گوش می کردند. در نتیجه تعدادی زیاد از داستانهای عرفانی فرهنگی، تاریخی و حماسی برشته شعر در آمده و یادگار مانده است. داستانهایی مانند یوسف زلیخا، سکندر نامه، شیرین خسرو، وامق عذرا، ویس و رامین، چترنگ نامه، داستان حمزه، کارنامه اردشیر داستانهایی است که مردم را تحت تاثیر و نفوذ فوق العاده ای قرار گرفته است. علاوه بر داستانهایی متذکره فوق، داستانهایی عرفانی نیز به رشته شعر کشیده شد مانند حدیقة الحقیقت سنایی، منطق الطیر عطار و مثنوی مولوی

و غیر آن- به پیروی از این داستانهای ملی، فرهنگی، تاریخی و عرفانی ایران بسیاری از شاعران داستانهای متعدد فارسی را برشته شعر فارسی در کشیدند. شیخ یعقوب صرفی کشمیری یکی از آنهاست که پنج مثنوی معروف یعنی پنج گنج نوشت. صرفی نخستین کسی است که در سرزمین کشمیر مثنویهای عارفانه، عاشقانه و حماسی نوشته است و بزر این صنف سخن را در آن سرزمین کاشته و بنابر سرپرستی و حمایت و تقویت شاعران باکمال آن دیار مثل مرزا اکمل الدین بدخشی، سعدالله کشمیری، حمید الله شاه آبادی کشمیری، بهاء الدین متو و شاعران دیگر آن دیار این صنف نونهال درخت سرسبز و شاداب و پهناور گشت.

شیخ یعقوب صرفی در نیمه دوم سده دهم هجری در کشمیر می زیست. او تحصیلات خود را در مراکز مختلف خراسان ایران به پایان برد و بیشتر اوقات خود در سیر و سیاحت بسر برد. با این همه که به دربارهای پادشاهان مغول گورکانی هند مانند همایون و جلال الدین محمد اکبر پادشاه هند و به دربار شاه ایران شاه طهماسب صفوی روابط آمد و شد داشته است ولی در طول زندگی خود در مدح هیچ کدام از این پادشاهان شعری نسرد. چنانکه در جایی می گوید:

در عمر خویش مدح کس نگفتم

دُرّی در مدح کس نسفتم (۱)

در این ضمن جای دیگر می گوید:

چون غنی از عالمیانم چرا

مدح سلاطین بود آئین مرا

نه بکسی مدح بگویم نه قدح

شکر خدا فارغم از قدح و مدح

وای بر آن شاعر کی هرزه گوی

ریخته بر خاک طمع آبروی (۲)

خمسئه صرفی که بنام پنج گنج معروف است، در

حقیقت به پیروی خمسئه نظامی است و نشانگر این امر که او

در شعر نظامی مطالعته و افر داشته است. خمسئه نظامی

شامل مثنویات مخزن الاسرار، خسرو شیرین، لیثی و

مجنون، هفت پیکر و سکندرنامه می باشد و صرفی به تقلید

این خمسئه مثنویات مانند مسلک الاخیار و امق عذراء لیلی

مجنون، مغازی النبی و مقامات مرشد نوشته است. در میان

مثنویات متذکره فوق ما مثنوی مسلک الاخیار را مورد

بحث و تمحیص قرار می دهیم.

مثنوی مسلک الاخیار، به وزن فا علاتن فا علاتن فا

عات و در بحر رمل سروده است باید یاد آور شد که مخزن

الاسرار نظامی و مثنوی مولوی در همین وزن و بحر می

باشند. علاوه بر آن مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی، تحفته
الاحرار جامی و روضته الانوار خواجوی کرمانی که به تقلید
مخزن الاسرار نظامی سروده شده است، در همین وزن و
بحر می باشند. چنان بنظرمی رسد که صرفی این مثنویها را
در نظر داشته و از آثار گرانقدر ادبی متذکره فوق استفاده کرده
است. چنانکه او خود اعتراف می نماید:

صرفی اگر سُفت دُرّ نابِ نظم
پیروی کرد بار بابِ نظم
همت این طایفه اش گشت یار
زان شده در فنِ سخن سحر کار
یافته از بحرِ نظامی نمی
ساخته سیراب از انِ عالمی



بنده خسرو زره معنوی است
حاصل از ان بندگیش خسرو یست
جُرعه کش ساغرِ جامی شده
ساقی این بزمِ گرامی شده
چون خود ازین باده رسیده بکام
داد برندانِ دگر جامِ جام (۳)

صرفی در مثنوی مسلک الاخیار پیرامون مقامات و مدراج

سیرو سلوک سخن می گوید. به نظر او که خودش صوفی و عارف بود، پیمودن بیست سلوک را برای سالکان طریقت لازم می داند. تفصیل بیست سلوک که صرفی برای سالکان لازم می داند، مشروح بذیل است:

مسلک اول در حقیقت یقظ که اولین منازل راه حصول دولت شهود است و نخستین مراحل طریق وصول بسر حد حقیقت وحدت وجود.

مسلک دوم در حقیقت توبه که موجب نظیر بنده عاصی است از الواث جرایم ادناس معاصی.....

مسلک سوم در حقیقت اخلاص که فرض عین است بر عوام و خواص.....

مسلک چهارم در بیان حقیقت محاسبه که از جلائل ارکان مراقبه است.....(۴)

مسلک پنجم در شرح تفکر که اشعار است بفضلت آن.

مسلک ششم در فضیلت صفت تواضع که شیوه عالی همتان عرش نشین و سر بلندان اوج گزین است.

مسلک هفتم در فضیلت رضا که آیه کریمه و رضوان الله اکبر در رفعت شانج حجتی است قاطع و برهانی است ساطع.

مسلک هشتم در فضیلت صفت شکر

مسلک نهم در فضیلت صفت توکل
مسلک دهم در فضیلت صفت قناعت
مسلک یازدهم در فضیلت نماز
مسلک دوازدهم در فضیلت زکوة
مسلک سیزدهم در فضیلت روزه
مسلک چهاردهم در فضیلت جهاد
مسلک پانزدهم در فضیلت حج
مسلک شانزدهم در فضیلت ذکر
مسلک هفدهم در فضیلت صمت و سکوت
مسلک هجدهم در تزهیب از اختلاط ابنای زمان و ترغیب
بعزالت و انقطاع از صحبت خلق.....
مسلک نوزدهم در بیان آنکه سالک مسالک طریقت و
عارج بعارج حقیقت را گریزی نیست از مرشد کامل و کامل
مکمل
مسلک بیستم در ربط قلب بمرشد کامل و ضبط نفس خود از
اعتراض بآن کامل مکمل.
صرفی مثنوی مسلک الاخیار را بنام هیچکدام از
شخصتهای سیاسی یا پادشاهان زمان خود نکرده است
مسلک الاخیار. در حقیقت نام تاریخی این کتاب است یعنی
مسلک الاخیار هم نام کتاب است و هم تاریخ اختتام این

کتاب است. چنانکه از بیت زیر روشن می شود که صرفی
کتاب مزبور را در سال ۹۹۳ هجری قمری مطابق با ۱۵۸۵
میلادی به پایان رسانید.

مسلک الاخیار چو کردم رقم

نام رساله شد و تاریخ هم (۵)

آغاز این مثنوی با مقدمه‌ی مختصر منظوم در ثنای
خدای کریم می شود. صرفی در همین مقدمه به شرح استاد
معنوی می پردازد. مسافرت اختیار می کند. از شهر به شهری
و از کشور به کشور دیگری سفر می کند شب و روز در تکاپو
است تا این که مرشدی او را به میکده وحدت رهنمایی کند.
ناگاه از عالم غیب به او بشارت می رسد که رهبری که او
هوس دارد در شهر خوارزم متمکن است و اسمش کمال الدین
خوارزمی. چنانکه صراحاً می گوید:

میکنده ای می طلبیدم که مست

آمد از آنجا دل این می بدست

دل سوی آن میکنده ام می کشید

جان ز تعطش به تنم می طپید

رهبر آن میکنده می خواستم

تا برد آنجا بره راستم

در طلب راه نمای چنین

گشته ام از شوق بروی زمین
بوده ام اندرتگ و پوروز و شب
پای ز سر کرده براه طلب
عاقبت از عالم غیبه ندا
آمده کای طالب راه خدا
راهنما ئیکه تو داری هوس
هست همین مرشد خوارزم و بس
جانب آن میکده او رهنماست
خاک رهش خوشتر از آب بقاست
اوست در آن میکده پر خروش
هم می وهم ساقی وهم می فروش
یعنی امامیکه چو او کس بنود
ساقی میخانه کشف شهود
حضرت مخدومی عالم پناه
فلک و ملک را در او قبله گاه
ناظم عقد گهر خافقین
شیخ کمال الحق والدين حسين

چنانکه می دانیم که در طریقت پیر طریقت یا مرشد
ارزش فوق العاده ای دارد و سالک بدون راهنمایی مرشد قدم
به راه سلوک نمی تواند زد، لذا مهمترین چیزی که در مثنوی

مسلک الاخيار ملاحظ می شود این است که صرفی به شرح سه مجلس می پردازد که او بامرشد طریقت در خوارزم گذراینده است. بنابر این مسلک الاخيار یک نوع راهنمایی برای سلوک و عرفان است.

بر طبق صرفی سالکی که طلبگار و هوا خواه انوار الهی ست، باید قلبش زنده باشد، و الا امکان رسیدن به مقصود نیست. او برای سالک مبتدی لازم می داند که خود را بکشد تادلش زنده بماند. در صورتی که اوقات خود را در تن پروری و خواهشات نفسانی بسر بزد، در سلوک به جایی نخواهد رسید صرفی در نخستین مجلس خود با پیر روشن ضمیر تربیت تزکیئه نفس تصفیئه قلب می یابد و در مسلک الاخيار می گوید.

دل که سیاهست بجز مرده چیست
کن بخدا با دل مرده تریست
هر که دلش مرده و افسرده است
گرچه تنش زنده بود مرده است
وانکه تنش مرده و دل زنده است
مرده مگوزنده پاینده است
مردگی دل بود از نفس شوم
وای اگر نفس نماید هجوم

زنده اگر نفس جفا جو بود
مرگ دل از زندگی او بود
(ص ۲۰)

صرفی کشمیری از عارفانی بوده است که پیروی از
فلسفه ابن عربی می کرده. به فلسفه وحدت الوجود قایل
بود. عقیده اش اینست که تمام جهان و اشیاء آن عکس خالق
مطلق است و ذات آدم منجمله تمام مخلوق آئینه جمال
ذات حق و مظهر اسما و صفات جل و علا است. چنانکه
ابیات زیر که مأخوذ از مسلک الاخیار می باشند، می رساند:

چون ز خودم فانی و باقی بحق
خواندم از اسما و صفاتش سبق
آئینه صورت ذاتش منم
مظهر اسما و صفاتش منم
حق چو زمن کرد بدینسان ظهور
گر غنی از هر دو جهانم چه دور
(۵۲)

بعنوان سخنور فارسی صرفی در زمان خود شهرت و
افر بدست آورده بود. آوازه شعر و سخننش بیرون از مرزهای
شبه قاره هند، به آسیای مرکزی و ایران نیز رسیده بود. تذکره
نویسان معاصر مانند ابوالفضل در آئین اکبری، عبداقادر

بدایونی در منتخب التوایخ و امین احمد رازی در "هفت اقلیم" او را بعنوان یکی از شاعران نامی زمان خود یاد کرده اند. در هنر داستانسرایی صرفی محض پیرو فردوسی، نظامی، خسرو و جامی است. و اما در بیان مضامین عرفانی او جایگاه خاصی دارد. طرز و گفتارش شیرین و روان و گاهی بسیار ساده و آسان بنظر می رسد. در ابیات زیر توجه کنید:

گر نه مرا گنج زر دنیوی ست
گنج من از لعل و دُر معنویست
هر که تو نگر بزر آمد گداست
او ز گدایان تو نگر نماست
گنج معانی که مرا حاصل است
مخزن اسرار الهی دل ست
مسلك اخیار برابر گزین
مخزن اسرار نظامی مبین
دارم از اسرار ازان لعل و دُر
سینئه من زان دُر و لعنست پُر
ساخته این گنج تو نگر مرا
برده تمنای ز راز سر مرا

(۵۲)

هنر مندی شاعر در اینجا بیشتر مورد توجه است که

سخن از توحید، حکمت و پند در میان می آید. شاعر در
اینگونه مواقع احساسات و عواطف شاعرانه خود را به زبانی
ساده و روان با جزئیات و شوق بیان می کند. چنانکه می گوید:

شام که ظلمت همه عالم گرفت
دهر پیر جامه ماتم گرفت
گفتمش این ماتم تو بهر کیست
ورنه سیه پوشیت از بهر چیست
گفت پی مرده دلی همچو تو
از غم افسرده دلی همچو تو
ماتمت ای مرده دل از دود آه
جامئه من ساخت سراسر سیاه
بلکه تن من ز قدم تابه فرق
شد به سیاهی دل مرده غرق
وه که اثر کرده درین آب و گل
رنگ سیاهی دل مرده دل
سنگ سیاهی که به بیت الحرام
آمده از روضئه دارالسلام
رنگ دگر غیر بیاضش نبود
رنگ سواد دل مرده ربود
بهر طواف آمده اهل گناه

گشته ازین قوم سیه دل سیه

شیوئه صرفی در مسلک الاخیار از ابتدا تا انتهای
آن واعظانه و مانند اندرزگو است. او در ضمن بیان مسالک
مختلف تصوف دست به پند و انداز می زند و مثل یک
مصلح سعی می کند تا مردم غافل را از گنش بد باز دارد و
آنها را به راستی و درستی اخلاق و اطوار راهنمایی کند.
بعنوان مثال:

ساغرت از باده غفلت بدست
چند توان بود ازین باده مست
از می انگور نکردی نفور
نیست ترا ذوق شراب طهور
رز که زر قلب ترا حاصل است
نفس تو بر دختر او مایل است
أم خبایت بود آن دخترش
چند کشی روز و شب اندر برش
جام میت نیست بکف بلکه مست
طشت پُر از آتش دوزخ بدست
باده که آتش بدل افروزدت
شعلئه آن خرمن دین سوزدت
از جگر خویش اگر خون خوری

به که دم باده گلگون خوری

مسلک الاخيار (ص ۲۴)

شاعران صاحب سبک بعضی از مضامین تازه و مفاهیم بکر را در شعر خود بسته اند و مایه افتخار شعر آنها قرار گرفته است. شاعران بعدی مفاهیم و مطالب مزبور را در شعر خود پیروی نموده اند. صرفی نیز از شاعران پیشین پیروی نموده است. مصرع معروف: "طی شود جاده صد ساله به آهی گاهی" را صرفی به روش تازه خودش اینطور بیان می کند:

سیر بیک لخطه کنی عالمی

راه دو صد ساله روی در دمی

(مسلک الاخيار ص ۲۴)

در ترویج داستا نسرایی فارسی در هند صرفی نقش ارزنده داشته است. سبک شعرش سبک خراسانی است و طرز گفتارش شیرین و شیوا. او گاهی با کلمات متناسب صحنه زیبا جلو چشم خواننده جلوه گرمی سازد و گمان می رود که گویا یک نقاش هنرمند تا بلویی دلکش ترسیم کرده است. صرفی عاشق هر ذره جهانست و در هر ذره معشوق را جلوه گرمی ببیند. این همه سوز و ساز که در دل تمام مخلوق پنهانست از همان معشوق حقیقی است. در این امر هیچ

شک و تردید نیست که صرفی را نمی توان در مقابل نظامی
که مبتکر سبک می باشد، آورد، اما بعنوان عاشق و پیرو
سبک نظامی شعرهائی که او سروده است، فراموش نشدنی
است. اینک نمونه ای از اشعار در اواخر این گفتار می آوریم تا
جایگاه صرفی در ادبیات فارسی مشخص شود:

ای ز تو آموخته معشوق ناز
وی ز تو اندوخته عاشق نیاز
در رخ معشوق جمالت عیان
راز غمت در دل عاشق نهان
سینه عشاق ز سوزت کباب
دیده معشوق ز مهرت پُر آب
شمع که پروانه صفت سوخته
آتش عشقت بدل افروخته
لیلی از اندوه تو مجنون عشق
قیس ز سودای تو مفتون عشق
از الم تلخ تو شیرین هلاک
تیشئه فرهاد دلش کرد چاک
گردِ سرِ کوی تو گردان سپهر
ذره صفت بهر تو سر گشته مهر
پیرهن گل بهوای تو چاک

بلبل نالان ز غمت درد ناك
سنبل از اندوه تو در پیچ و تاب
در قبح لاله می از خون ناب
لاله که داغت بدلش جا گرفت
از غم تو دامن صحرا گرفت
سوسن آزاده گرفتار تو
دیده نرگس پی دیدار تو
غنچه که دارد بدین صد زبان
وانهمه عاجز ز سخن در دهان
از غم تو گریه ابر بهار
سوز دلش گشته ز برق آشکار
سنگ که دارد اثری زان شرر
بهتر از ان دل که ندارد اثر
چشم کواکب بهوای تو باز
شعلئه ماه ز تو در گداز
عالمی از عشق جگر سوخته
داغ غمت بر دل هر سوخته

(مسلک الاخیار ص ۶ ص ۸)

حواشی

۱. مسلک الاخیار
۲. مسلک الاخیار صرفی نسخه خطی ص ۵۲ نسخه شماره ۱۳ کتابخانه سازمان تحقیق و اشاعت دولتی ایتان جامو و کشمیر.
۳. مسلک الاخیار ص ۱۹
۴. مسلک پنجم در شرح تفکر که اشعار است بفضیلت آن.
۵. مسلک الاخیار ص ۵۳

